

## سیمای عرفانی حضرت رسول اکرم (ص) در مثنوی مولوی

سعید روزبهانی\*

### درآمد

نام احمد، نام جمله انبیاست چون که صد آمد، نود هم پیش ماست<sup>۱</sup> درباره عظمت و پایگاه بلند پیامبر اعظم رسول اکرم (ص)، همین بس که هر شاعر و سخن‌پردازی، بعد از ذکر صفات و اسمای حضرت باری، به نعت آن حضرت پرداخته، در ربودن گوی مقبولیت با یکدیگر رقیب شده‌اند. به عنوان مثال: نظامی چهار نعت در ستایش آن عزیز دارد. در تمام این توصیف‌ها، به همه جوانب اخلاقی، عرفانی و دینی آن حضرت، اشاره شده است.

مولانا این عارف ایرانی و عاشق خداجوی مانند همه عارفان دیگر، با زیبایی تمام آن رسول آسمانی را ستایش کرده و الحق که داد سخن داده است. چیزی که هست در مثنوی مانند کتاب‌های دیگر، فصل و بخش مستقلی در تکریم و بزرگداشت آن سید کرام وجود ندارد. پراکنده و متناسب حال و مقال، از آن حضرت سخن به میان آمده و تمام جوانب زندگی، اعتقادی، فکری و دینی رسول اکرم (ص) مورد نظر قرار گرفته است. این مجموعه، قطره‌ای است از دریای بی‌کران نعت آن نور حدیقه آفرینش و نور حدقه اهل بینش.

کلید واژه‌ها: حضرت محمد (ص)، عرفان، شخصیت، انسان کامل.

\*

---

\* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار ایران.  
۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول، به کوشش دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه.ش، بیت ۱۱۱۴.

رسول اکرم (ص)، اشرف مخلوقات و برترین نماینده انسان کامل در نزد مولانا محمد (ص)، سرحلقه انبیاست. مرکز قطب آفرینش است و شمع جمع بینش. اشرف مخلوقات است و اعظم کاینات. صاحب منشور «آئینک»<sup>۱</sup>، خسرو منصور «إِنَّا كَفَيْنَاكَ»<sup>۲</sup>، پادشاه «لَوْلَاكَ»<sup>۳</sup> و سلطان «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ»<sup>۴</sup>. در عرفان، چراغ تابان است و در شریعت، خورشید درفشان و در اخلاق و اجتماع و سیاست و مدیریت، ستاره درخشان.

### از دیدگاه عرفانی

عارف مطلق است و عنوان «برترین نماینده انسان کامل و آدم حقیقی» بر او شایسته می‌نماید. از این رو تمام عارفان، او را بزرگ فدایی جانباذ و عاشق پاکباز میدان عشق الهی می‌دانند.

صفتی که مولانا در مثنوی برای آن شریف برگزیده، همگی دال بر عارف مطلق بودن اوست: «فلاووز سلوک»<sup>۵</sup>، «سپهدار غیوب»<sup>۶</sup>، «خورشید راز»<sup>۷</sup>، «زاده ثانی در جهان»<sup>۸</sup>.

این القاب و صفات، به‌عنوان تیمن و تبرک و به‌عنوان حسن افتتاح بیان شد. سایر صفات عظیم آن حضرت در بخش‌های جداگانه خواهد آمد.

۱. «آئینک»، اقتباس است از بخشی از آیه ۸۷ سوره حجر (۱۵): «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَنَائِبِ...».
  ۲. «إِنَّا كَفَيْنَاكَ»، اقتباس است از آیه ۹۵ سوره حجر (۱۵): «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».
  ۳. «لَوْلَاكَ»، اشاره است به حدیث قدسی: «لَوْلَاكَ لَمَا خُلِقَتِ الْأَفْلاكُ». ر.ک: احادیث مثنوی: فروزانفر بدیع الزمان، نشر امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۱۷۲.
  ۴. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ»: در چند جای قرآن آمده است از جمله: آیه ۷۹ سوره نساء (۴): «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا».
  ۵. آن رسول حق، فلاووز سلوک گفت: الناس علی دین ملوک
  ۶. گفت پیغمبر سپهدار غیوب لا شجاعه افتی! قبل الحروب
  ۷. صد هزاران سایه کوتاه و دراز شد یکی، در نور آن خورشید راز
  ۸. زاده ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان
- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۹۵، ص ۸۱  
مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۷، ص ۱۸۴  
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۰، ص ۹۱  
مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۶، ص ۴۲

با بیان همین مقدار اندک، مشخص می‌شود که نگرش مولانا از پیامبر اکرم (ص)، نگرشی است عارفانه. برای پی بردن به شخصیت عرفانی آن دُرّ ثمین، سیر در ابعاد وجود عرفانی آن گوهر امین بایسته می‌نماید. در مقاله حاضر، ابعاد مورد نظر به گونه‌های زیر، تقسیم و بررسی شده است:

### معراج

آنچه که در معراج گذشت:

الف) مهمانی در پیشگاه حق تعالی: معشوق ازلی در آن لیلۃ‌الاسراء، عاشقانه، عاشق سوخته دل خود را به مهمانی فراخواند. دعوتی دور از اغیار. «لی مع الله وقت، لایسعی فیه ملک مقرب ولانبی مرسل»<sup>۱</sup>.

به گفته مولانا:

آن که او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان  
از پی نظاره او، حور و جان پر شده، آفاق هر هفت آسمان  
آن چنان برگشته از اجلال حق که در او هم ره نیابد آل حق  
لایسع فینا نبی مرسل و الملك و الروح ایضا، فاعقلوا<sup>۲</sup>

و در جای دیگر:

لی مع اله وقت بود آن دم مرا لایسع فیه نبی مجتبی<sup>۳</sup>

عاشق همواره به این می‌اندیشد که چگونه می‌تواند لحظاتی را با معشوقش سپری کند. اوقاتی که برای همیشه بهترین ارمغان برای او به حساب آید. حق تعالی، چنین ارمغانی را برای عاشقش جاودانه کرد. آن‌گونه که «ابیت عند ربّی، یطعمنی و یسقینی»<sup>۴</sup> مولانا در این زمینه می‌فرماید:

امت احمد! که هستید از کرام تا قیامت هست باقی آن طعام

۱. احادیث مثنوی، ص ۳۹.

۲. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۷-۳۹۶۴، ص ۱۸۵.

۳. همان، دفتر چهارم، ۲۹۶۱، ص ۱۴۵.

۴. احادیث مثنوی، ص ۸۸.

چون «ابیت عند ربی» فاش شد      یطعم و یسقی کنایت ز آش شد<sup>۱</sup>  
 ب) برتری انسان ملکوتی بفرشته: از موارد مهم دیگری که در معراج مطرح است،  
 برتری انسان ملکوتی بر فرشته است. پیامبر در آن شب، هفت آسمان را درنوردید.  
 جبرئیل با آن حضرت همراه بود و راهنما. تا آسمان هفتم محمد (ص) را راهنمایی کرد.  
 چون به سدره و طوبی رسید، بماند و فریاد زد: «لودنوت امله، لاحترق»<sup>۲</sup> مولانا در این  
 باره، زیبا سروده ست:

چون معلّم، بود عقلش ز ابتدا      بعد از این، شد عقل شاگردی، و را  
 عقل چون جبریل گوید: احمد!      گر یکی گامی نهم، بسوزد مرا  
 تو مرا بگذار زین پس پیش ران      حدّ من این بود ای سلطان جان<sup>۳</sup>  
 آری، پیامبر به عنوان انسان ملکوتی، به آسمان نهم راه یافت؛ به عرش الهی و فلک  
 الافلاک و جبرئیل در آسمان هفتم بماند.  
 و در جای دیگر:

چون گذشت احمد ز سدره و مرصدهش      وز مقام جبرئیل و از حدش  
 گفت او را: هین! پیر اندر پیام      گفت: رو رو، من حریف تو نیام  
 باز گفت او را بیا ای پرده سوز!      من به اوج خود نرفتم هنوز  
 گفت: بیرون زین حد، ای خوش فرّ من      گر ز نم پری، بسوزد پرّ من<sup>۴</sup>  
 مولانا در مقام عشق، روح آدمی را شایسته چنین عروجی می‌داند. معتقد است که  
 انسان کامل می‌تواند به آن مقام برسد:

بارنامه روح حیوانی است این      پیش تر رو، روح انسانی ببین  
 بگذر از انسان و هم از قال و قیل      تا لب دریای جان جبرئیل  
 بعد از آنت جان احمد لب گزد      جبرئیل از بیم تو واپس خزد

۱. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۴-۳۷۵۳، ص ۱۷۶.

۲. نگ: رازی، نجم‌الدین: مرصادالعباد، به کوشش محمد امین ریاحی، نشر علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۳ ه.ش،  
 ص ۱۲۰.

۳. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵-۱۰۷۳، ص ۵۷.

۴. همان، دفتر چهارم، ابیات ۶-۳۸۰۳، ص ۱۸۴.

گوید ارایم به قدر یک کمان من به سوی تو، بسوزم در زمان<sup>۱</sup>

### نهایت قرب

قرب الهی، آنچه که در معراج محمد<sup>(ص)</sup> را سیراب گردانید. عاشق در کنار معشوق آرام گرفت و به نهایت قرب الهی دست یافت. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»<sup>۲</sup>. بازی بود که بر دست شه باز آمد. نجم‌الدین رازی، این قرب را چه زیبا فرا یاد می‌آورد:

”من آنم که در مقام سدره هرچه در خزانه غیب، جواهر و نفایس ملک و ملکوت بود، جمله بر من عرضه کردند. به گوشه چشمی به هیچ ننگریستم، بلکه نقد وجود نیز در آن قمارخانه، کم زدم و پرواز کنان از دروازه عدم به‌آشیانه «أَوْ أَدْنَىٰ» باز شدم»<sup>۳</sup>.

مولانا، این قرب را نتیجه بیرون رفتن از زندان تن و مادیات می‌داند. آن‌جا که از معراج یونس سخن می‌گوید، این چنین قرب را معرفی می‌کند:

گفت پیغمبر که: معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا  
آن من بر چرخ و آن او نشیب ز آن که قرب حق برون است از حساب  
قرب، نه بالانه پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است<sup>۴</sup>

### عظمت معراج

مولانا همچون سایر عارفان، در جای جای به این عظمت پرداخته است. شکوه و عظمت از این بالاتر که تمام کاینات با پیامبر همراه و همراز می‌شوند. این همراهی، نشان از اعزاز و اکرام حضرت در پیشگاه حق تعالی است. از این‌روست که مولوی، معراج حضرت را روحانی می‌داند.

آیا این بیت در ابتدای مثنوی، نشان از عظمت معراج نیست؟  
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد<sup>۵</sup>

۱. مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۸۹، ص ۹۵

۲. سوره نجم (۵۳)، آیه ۹.

۳. ر.ک: مرصادالعباد، ص ۱۳۲.

۴. مثنوی، ابیات ۱۸-۴۵۱۵، ص ۲۰۷.

۵. مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵.

آنچه که به این معراج اکرام بخشیده است، عشق است. در نزد همه عارفان، حضرت رسول (ص)، بزرگ عارف و جانباز حقیقی و عاشق صادق به شمار می‌آید. در بندهای بعد به این مورد بیشتر پرداخته خواهد شد.

### سبقت ذات محمدی بر کل آفرینش

نکته‌ای است که همه عارفان و حق‌گویان شریعت محمدی، به آن اشاره مستقیم داشته‌اند. نظم و نثری نیست که درباره این موضوع سخن نرفته باشد. به عنوان شاهد، عربده مستانه شبستری در مثنوی گلشن رازش گزارده می‌شود:

در این ره انبیا چون ساربانند      دلیل و رهنمای کاروانند  
وز ایشان سید ما گشته سالار      هم او اول هم او آخر در این کار  
احد در میم احمد گشت ظاهر      در این دور، اول آمد عین آخر  
ز احمد تا احد یک میم فرق است      جهانی اندر آن یک میم غرق است<sup>۱</sup>

کل هستی و کاینات به خاطر وجود آن نازنین، خلق شده است. «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ أَفْلَاكَ»<sup>۲</sup> این حدیث و سایر احادیث قدسی همچون: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ»، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» و «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»<sup>۳</sup>، همگی نشان از برتری آن حضرت بر کل آفرینش است. این تفوق، خود نشان از عظمت وجودی حضرت است.

مولانا در دفتر پنجم مثنوی، بسیار زیبا در معنی «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ أَفْلَاكَ» فرموده

است:

شد چنین شیخی گدای کوبه‌کو      عشق آمد لابلالی، اتقوا  
عشق جوشد بحر را مانند دیگ      عشق ساید کوه را مانند ریگ  
عشق بشکافد فلک را صد شکاف      عشق لرزاند زمین را از گزاف  
با محمد بود عشق پاک جفت      بهر عشق او خدا «لولاک» گفت  
منتهی در عشق، چون او بود فرد      پس مراو را ز انبیا تخصیص کرد:

۱. لاهیجی، عبدالرزاق: شرح گلشن راز، شیخ محمود شبستری، به کوشش کیوان سمیعی، نشر سعدی، ص ۲۰.

۲. احادیث مثنوی، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۰۲، ۱۱۳ و ۲۰۲.

گر نبودی بهر عشق پاک را      کی وجودی دادمی افلاک را؟  
من بدان افراشتم چرخ سنی      تا علو عشق را فهمی کنی<sup>۱</sup>

### عظمت پیامبر در پیشگاه حقیقت مطلق

خود معراج، بهترین سند برای این موضوع است. چنین عروج عارفانه‌ای را کسی جز او شایسته نیست. حضرت آن‌قدر، در پیشگاه معشوق ازلی، محبوب است که خداوند به‌جان او قسم می‌خورد و می‌فرماید:

«لَعْمُرُكُ»<sup>۲</sup>.

به‌گفته مولانا:

آن قسم بر جسم احمد راند حق      آن‌چه فرموده است کلاً: والشفق<sup>۳</sup>  
تمام صفاتی که در ابتدای مقاله در باب نگرش عرفانی مولانا به‌حضرت (ص)، اشاره شد، نشان از همین عظمت است. نشانه‌های دیگر:

- پیامبر همه جان است؛ آن‌گونه که مولانا فرموده است:  
مصطفایی کو که جسمش جان بود؟      تا که رحمان، «علم القرآن» بود<sup>۴</sup>
- پیامبر قطب و شاهنشاه و دریای صفاست:  
راست فرموده است با ما مصطفی      قطب و شاهنشاه و دریای صفا<sup>۵</sup>
- جهان در برابر او، غرق تسبیح است:  
همچنان که این جهان پیش نبی      غرق تسبیح است و پیش ما غبی<sup>۶</sup>
- شفیع هر دو جهان است:  
او شفیع است این جهان و آن جهان      این جهان زی دین و آن‌جا زی جنان<sup>۷</sup>

۱. مثنوی، دفتر پنجم، ایات ۴۲-۲۷۳۶، ص ۱۳۳.

۲. «لَعْمُرُكُ»، اشاره است به‌آیه: «لَعْمُرُكُ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (سوره حجر: ۷۲) در چند جای قرآن این تعبیر به‌کار رفته است.

۳. مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۵، ص ۷۵.

۴. همان، دفتر سوم، بیت ۵۹۳، ص ۳۳.

۵. همان، دفتر سوم، بیت ۲۱۹۸، ص ۱۰۵.

۶. همان، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳۳، ص ۱۷۱.

۷. همان، دفتر ششم، بیت ۱۶۹، ص ۱۵.

### محمد سرحلقه انبیاء و اولیاء الله (برتری پیامبر بر سایر انبیاء)

انبیاء و پیامبران مرسل، در نزد عارفان، اولیای الهی محسوب می‌شوند. پیران حقیقی و مرادان راستینی هستند که مریدان را، از سرچشمه زلال معرفت سیراب می‌سازند. انسان‌های کاملی‌اند که کامل می‌پرورانند. خضر، موسی، نوح، ابراهیم، محمد (ص)، همه و همه، از بابان طریقتند و صدیقان حقیقت که سوخته‌دلان آتش محبت را، به آب حیات رهنمون می‌سازند و به قدم صدق، سلوک راه ظلمات صفات بشری را میسر می‌گردانند. محمد (ص)، اعظم این عارفان است و اشرف این خداجویان. بدین جهت در همه متون عرفانی، به برتری محمد (ص) بر کلیه انبیای مرسل برمی‌خوریم. اگرچه آخرین نفری بود که علم هدایت را برداشت؛ اما از نظر درجه و مقام، اولین بود. به گفته کلیله و دمنه: «... و آخر ایشان در نبوت و اول در رتبت<sup>۱</sup>».

اما؛ نگرش مولانا: به عقیده او، سکه شاهی پیامبر تا ابد پایدار است. همین نظریه، مبرهن برتری رسول (ص) است:

سکه شاهان همی گردد دگر      سکه احمد بین تا مستقر<sup>۲</sup>

و در جای دیگر:

خوش بود پیغام‌های کردگار	کز سر تا پای، باشد پایدار
خطبه شاهان بگردد و آن کیا	جز کیا و خطبه‌های انبیا
ز آن که بوش پادشاهان از هواست	بارنامه انبیا از کبریاست
از درم‌ها، نام شاهان برکنند	نام احمد تا ابد برمی‌زنند
نام احمد، نام جمله انبیاست	چون که صد آمد، نود هم پیش ماست <sup>۳</sup>

و در جای دیگر:

ختم‌هایی کانیا بگذاشتند      آن به دین احمدی برداشتند<sup>۴</sup>

۱. ابوالمعالی شیرازی، نصرالله بن محمد: کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۰ ه.ش، ص ۲.

۲. مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۷۴، ص ۱۴۱.

۳. همان، دفتر اول، ابیات ۱۵-۱۱۰، ص ۵۹.

۴. همان، دفتر ششم، بیت ۱۶۷، ص ۱۵.



### امتزاج شریعت محمدی با طریقت و حقیقت

مولوی در مقدمه دفتر پنجم، تعبیر جالبی در مورد این امتزاج دارد. ابتدا می‌گوید: «شریعت همچو شمع است، ره می‌نماید و بی‌آن‌که شمع به‌دست آوری راه رفته نشود و چون درآمدی رفتن تو طریقت است و چون به‌مقصود رسیدی آن حقیقت است... سپس نتیجه می‌گیرد: شریعت، همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب، و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت، زر شدن مس... و مثال دیگر: شریعت، همچو علم طب آموختن است و طریقت، پرهیز کردن به‌موجب طب و داروها خوردن و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن هردو فارغ شدن»<sup>۱</sup>.

محمد<sup>(ص)</sup>، با هر سه سلاح به‌میدان عرفان قدم گذاشت. قبل از این‌که دیندار باشد، یک عارف است شریعتش را با عرفان حق تعالی درآمیخت. حضرت رسول<sup>(ص)</sup>، کیمیاگری بود که انسان‌های پست و بی‌ارزش را به‌بزرگ مردان روزگار و شخصیت‌های عالی تبدیل کرد. عارفی است که جایگاه خود را در دل مؤمن نشان می‌دهد:

گفت پیغمبر که حق فرموده است      من ننگنجم هیچ در بالا و پست  
در زمین و آسمان و عرش نیز      من ننگنجم، این یقین دان ای عزیز  
در دل مؤمن بگنجم ای عجب      گر مرا جوئی، در آن دل‌ها طلب<sup>۲</sup>

و در جای دیگر:

که: ننگنجم در افلاک و خلا      در عقول و در نفوس بااعلا  
در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف      بی ز چون و بی‌چگونه، بی ز کیف<sup>۳</sup>

دین‌داران واقعی، عارفان واقعی هستند. تنها عبادت و تکالیف شرعی آن‌ها را قانع نمی‌سازد. هشت صفت مردان خدا، آمیخته‌ای از شریعت و طریقت و حقیقت با یکدیگر است: توحید، علم، شکر، رضا، صبر، قلت رزق، تعظیم لامرالله، شفقت لخلق

۱. مثنوی، مقدمه دفتر پنجم، ص ۷.

۲. همان، دفتر اول، ابیات ۶۸-۲۶۶۵، ص ۱۲۹.

۳. همان، دفتر ششم، ابیات ۸۲-۳۰۸۱، ص ۱۴۲.

الله. مردان حق و خداجویان در دل شب تار و در خلوت خود، خدایشان را می‌جویند، خلوتی توأم با دعا و نیاز.

#### عارف اخص و عاشق راستین بودن پیامبر

پیامبر، اخص، اکمل و اعرف عارفان و کاملان و خاصان است. صفاتی بی‌شماری است که این ویژگی‌های عارفانه را ثابت می‌کند. هشت صفات مردان خدا، که در بالا ذکر شد، یکی از آنهاست.

عارف، متخلّق به اخلاق الله است. آینه تمام نما و جمال نمای حضرت الوهیت است. آراستگی به اخلاق و صفات نیکو، مقدمه‌ای بر رسیدن به معنویت است. آینه زمانی می‌تواند حقایق را منعکس کند که پاکیزه باشد.

انسان کامل به‌هر دو صفت لطف و قهر الهی متّصف است. پیامبر رحمانی و آن رسول آسمانی، به‌هر دو اوصاف متحلّی بود. از این رو، عارفان خود را در زیبایی اخلاق و صفات، به‌پیامبر اکرم همانند می‌ساختند.

اوصاف و اخلاق عارفانه حضرت جهانی است. بهترین آینه‌ای است که اوصاف و اسمای حضرت باری در آن متجلّی می‌شود. چراکه او اشرف مخلوقات است و سزاوار لولاک.

#### و اما صفات دالّ بر عارف بودن او

صفاتی بی‌شماری است از جمله:

هشت صفات مردان خدا، که در بالا ذکر شد، یکی از آنهاست.

#### هر کجا رو می‌کند، وجه الله با اوست

چون محمّد پاک شد زین نار و دود هر کجا رو کرد، وجه‌الله بود<sup>۱</sup>

و در جای دیگر:

گفت «طوبی من رأنی» مصطفیٰ «الذی یبصر لمن وجهی رای»<sup>۲</sup>

۱. مثنوی، دفتر اول، ب ۱۴۰۷، ص ۷۲.

۲. همان، دفتر اول، ب ۱۹۵۶، ص ۹۷.

## پیامبر، بزرگ معرف حدیث خودشناسی

در عرفان دو حدیث مشهور است: خودشناسی و خداشناسی.

اولی: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»<sup>۱</sup> و دومی: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا، فَاحْبِبْتَ اَنْ اَعْرِفَ، فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي اَعْرِفَ»<sup>۲</sup>. مولانا می فرماید:

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت<sup>۳</sup>  
عاشق راستین، با شنیدن نام معشوق، از خود بی خود می شود و پروانه وار، خود را  
در برابر حقیقت مطلق فنا می کند. پیامبر با شنیدن صدای بلال، به وجد می رسد:  
جان کمال است و ندای او کمال مصطفی گویان: «ارحنا یا بلال»  
ای بلال! افراز بانگ سلسلهت ز آن دمی کاندر دمیدم در دلت  
ز آن دمی کآدم از آن مدهوش گشت هوش اهل آسمان بیهوش گشت  
مصطفی بی خویش شد ز آن خوب صوت شد نمازش از شب تعریس فوت<sup>۴</sup>  
دریغم آید چند بیتی از نعت عطار نیشابوری را نیاورم آن جا که می گوید:  
چون دلش بی خود شدی در بحر راز جوش او میلی برفتی در نماز  
چون دل او بود دریای شگرف جوش بسیاری ز ند دریای ژرف  
در شدن گفتی «ارحنا یا بلال» تا برون آیم از این ضیق خیال<sup>۵</sup>

## غم پرستی عارفان

عشق با شادی بیگانه است و با غم، یگانه. از هر دری که شادی درآید، از در دیگر،  
عشق می گریزد. عارفان الهی، غم پرستان واقعی اند. مدت بیست و سه سال نبوت پیامبر،  
سراسر رنج و تعب بود و بس. چنان که خود حق فرموده بود:

«فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ...»<sup>۶</sup>

۱. احادیث مثنوی، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۱۶، ص ۱۰۴.

۴. همان، دفتر اول، ابیات ۲۰۰۱-۱۹۹۷، ص ۹۸.

۵. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق الطیر، به کوشش رضا انزابی نژاد و سعید قره بگلو، نشر آیدین،

تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۳۴.

۶. سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۲.

در دنباله آیه می‌فرماید حتی آنان که با تو هستند و پیروان تو محسوب می‌شوند، به چنین غم‌پرستی و استقامتی نیازمندند:

«گفتا به سرّ الهام دادند که بایزید خبر نداری که به این طایفه گوشت بی‌جگر  
نفروشند و در انجمن دوستی، جز لباس بلا نپوشند. بگریز اگر سر بلاندراری  
ورنه خونت بریزند»<sup>۱</sup>.

پیامبر تمام این شداید و مصایب را در راه آرمان واقعی خود، تحمل می‌کرد. چون عاشق بود و یک جانباز حقیقی. به تنها چیزی که می‌اندیشید، رضای حق بود. آن‌گاه طرب‌نامه معشوق را نوشت که بر سر اسباب شادی، قلم درکشید<sup>۲</sup>.  
عارفان هم به تأسی از رسول (ص)، غم معشوق را به دوش می‌کشند و عاشقانه آن را می‌ستایند.

### معشوق بودن پیامبر و اهمیت آن

پیامبر همان‌طور که عاشق است، یک معشوق هم تلقی می‌گردد. در مثنوی و غزلیات شمس، فراوان از «استن حنانه» سخن رفته است. ستونی که در مسجد پیامبر، در فراق معشوق (= حضرت رسول (ص))، عاشقانه می‌گریست:

استن حنانه از هجر رسول      ناله می‌زد همچو ارباب عقول  
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون      گفت جانم از فراق گشت خون<sup>۳</sup>

و در جای دیگر:

پیش تو استون مسجد مرده‌ای است      پیش احمد، عاشقی دل برده‌ای است<sup>۴</sup>  
آری این همان معشوقی است که وقتی وضو می‌گرفت، یاران و صحابه نمی‌گذاشتند که قطره‌های وضو بر زمین بریزد. مشت می‌کردند و قطره‌های وضو را می‌گرفتند و به‌عنوان

۱. میبیدی، رشیدالدین: کشف‌الاسرار، به‌کوشش رضا انزایی‌نژاد، نشرامیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۱۴۸.

۲. یادآور این بیت حافظ است:

حافظ آن روز طرب‌نامه عشق تو نوشت      که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

نگ: خطیب رهبر، خلیل: شرح غزل‌های حافظ، نشر صفی‌علی‌شاه، چاپ هفدهم، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۲۰۶.

۳. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۵-۲۱۲۴، ص ۱۰۴.

۴. همان، دفتر ششم، بیت ۵۶۴، ص ۴۷.

تیمّن و تبرک به صورت می‌مالیدند و این همان معشوقی است که ذکر صلواتش، معطر و مزین هر محفل و روشنی بخش هر مجلسی است.

### منابع

۱. ابوالمعالی شیرازی، نصرالله بن محمد: کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۰ ه.ش.
۲. بدیع خراسانی، بدیع الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای: احادیث مثنوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول، به کوشش دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه.ش.
۴. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: غزل‌های حافظ؛ شرح... از دکتر خطیب خلیل رهبر، نشر صفی‌علیشاه، تهران، چاپ هفدهم ۱۳۷۵ ه.ش.
۵. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق‌الطیر، به کوشش رضا انزابی‌نژاد و سعید قره بگلو، نشر آیدین، تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ ه.ش.
۶. میبدی، رشیدالدین ابوالفضل بن ابی‌بصیر احمد بن محمد (م: ۵۳۰ ه): کشف‌الاسرار، به کوشش رضا انزابی‌نژاد، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش.
۷. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله (م: ۶۵۴ ه): مرصادالعباد، به کوشش محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۳ ه.ش.